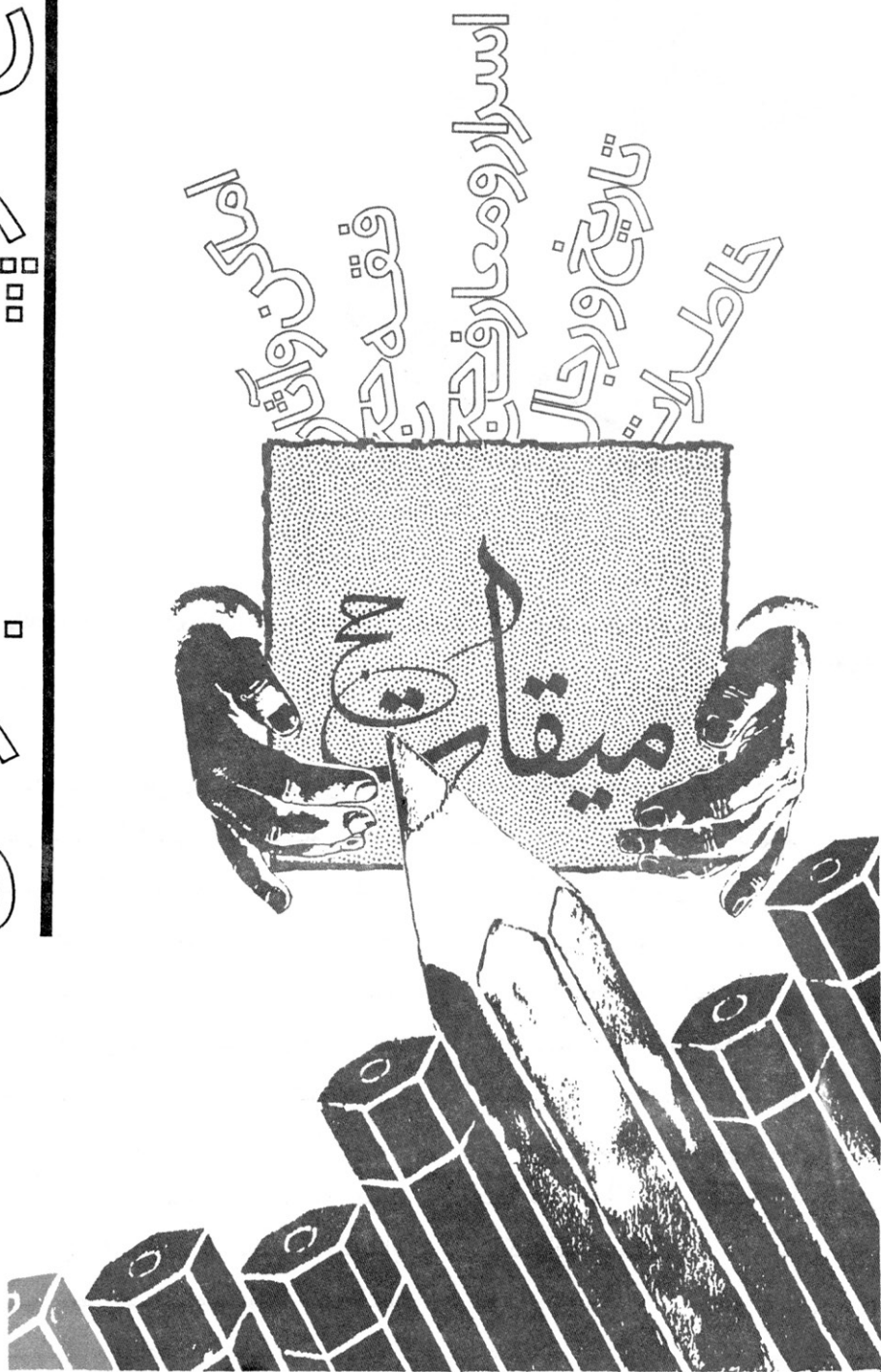


حج در آیینہ ادب فارسی





کاروان حج

سید رضا مؤید

برخیز و باش همقدم رهروان حج
بر دعوت خلیل خدا قهرمان حج
آنجا که خود خدای بود میزبان حج
در چهره‌های سوخته بنگر نشان حج
دارند انتظار که آید زمان حج
باید که حال توبه بود ارمغان حج
لیکن بود اساس شریعت بیان حج
که اتمام یافت زین سه نفر داستان حج
مهر علی و آل علی هست جان حج
آن کعبه‌ای که هست مطاف و مکان حج
هر دل شکسته‌ای که ندارد توان حج
که افزود با درایت خود بر توان حج

آید به گوش، زمزمه کاروان حج
برخیز تا دهیم به لبیک‌ها جواب
برخیز تا به کعبه مقصود رو کنیم
آنجا میان زمزمه دل شکستگان
هر سال عاشقان حریم خدا به شوق
آنسان که این سفر، سفر فیض و رحمت است
هرچند برشمرده شود از فروع دین
بر هاجر و خلیل و به فرزند او سلام
حج با تمام برتریش پیکری بود
از بهر زادگاه علی ساخت کردگار
برگو طواف قبله هفتم رضا کند
یادش بخیر یاد امام فقیدمان



بقیع

جواد محدثی

«بقیع»، مزرعهٔ غم و کشتزار اندوه است.
درختی که در این غریب آباد می‌روید، ریشه در مظلومیتی هزار و چهارصد ساله دارد.
اینجا دیگر باید عنان را به دست «دل» سپرد،
اینجا باید دل را در چشمهٔ «اشک» شستشو داد،
دل، در سایهٔ اشک است که نرم می‌شود و آرام می‌گیرد.
تنها اشک دیده، زخم دل را تسکین می‌دهد،
بگذار بیارد این چشم،
بگذار بریزد این اشک،
«مدینه»، همچنان مظلوم است و ... «بقیع» مظلومتر!
«اهل بیت» همچنان غریبند و ... پیروانشان، غریبتر!
این «سند»، سالهاست که به گواهی ایستاده است و روشنتر از هر استدلال و گویاتر از
هر کتاب و دلیل، برهان مظلومیتهای جبههٔ حق است.

هنگام ورود به خاک بقیع، کفشهایت را که درمی‌آوری و پایت خاک این مزار را لمس می‌کند، دلت هم می‌شکند.

قبور بی‌سایبان مانده در برابر آفتاب، داغت را تازه می‌کند و بر غمی کهن و دیرین، اشک می‌ریزی و بغض مانده در گلو را در هوای بقیع، رها می‌کنی.
رنجنامهٔ نانوشتهٔ شیعه، بر خاک و سنگ این مزار، گویاتر از هر زمان است.
یک طرف جمعی به دعای توسل مشغولند و زمزمه‌کنان،
طرف دیگر، دلهایی با آهنگ نوحه و مرثیه، به عمق مظلومیّت «آل الله»، راه می‌یابند
و می‌گیرند.

دلها، به خاکبوسی این چهار امام معصوم - ع - آمده‌اند.
عده‌ای نیز، در پی قبر گمشدهٔ زهرایند.
و در کناری، کسی آرام آرام، اشک می‌ریزد و «زیارت جامعه» می‌خواند.
و ... هوا، هوای عطر انگیز و روحانی «حال» است!
اینجا، اشکها سخن می‌گویند.
«حال»، گویاتر از «قال» است.
سکوتِ زبان را هم زلال اشک، جبران می‌کند.
چشمهای اشکبار، ترجمانِ دل‌های داغدار و بی‌قرار است.
حرفی هم که نرنی،
کلامی و سلامی هم که نجویی،
چشمها و قطرات جاری اشک، هم روضه‌خوان مجلس است، هم گریه‌کنِ محفل!
لازم نیست کسی مرثیه بخواند،
بقیع، خودش «مرثیهٔ مجسم» است.

* * *

درب‌های بقیع را می‌بندند،
جز ساعاتی محدود از روز، که گشوده است.
بگذار دربها را ببندند، پنجره‌های دل که گشوده به این کانون روشنایی است!



دریچه‌های قلب زائر، از پشت در و دیوار هم، از این خورشیدهای خفته بر خاک، نور می‌گیرد.

ساعاتی که در، گشوده می‌شود،

زائران، دل‌های سوخته‌شان را برمی‌دارند و با شتاب، خود را به حضور امام مجتبی، امام سجّاد، امام باقر و امام صادق - علیهم السلام - می‌رسانند و زیارتنامه را با باران اشک می‌شویند و سلامها را با چشمانی بارانی بدرقه می‌کنند.

زنان نیز - که از ورود به بقیع، محرومند - سر بر دیوار بقیع می‌نهند و گوشهٔ مقنعه‌هاشان را از اشک دیدگان، متبرک می‌سازند.

و چه چشمه‌ای است، این چشم!

و چه کوثری است، این اشک!

* * *

اَما شَبِّ بقیع!

همچنان خاموش است و تاریک.

مدینه و خیابانها و بازارهایش، گرچه غرق نور است، اما وادی بقیع، در موج ظلمت و غربت فرو رفته است،

گویا اصلاً خورشیدی بر این خاک نخفته است.

اما، روشنایی این وادی، از نور امامت است.

بقیع، آشنایی غریب است، همدم غربت در جمع آشنایان!

دل را کجا می‌توان بُرد؟ جز کنار قبور بقیع؟

زائران، در دریای غم، دستشان جز به دامن اشک نمی‌رسد و در کویر غربتِ دل، جز نهال آشنایی و معرفت و محبت نمی‌روید.

* * *

زائر مشتاق، مردّد است.

نمی‌داند که اشک شوق بریزد از این دیدار،

یا سرشک غم ببارد از این غربت!

راستی، گناه ما جز «عشق» چیست؟
اگر در سوگتان دل گشت غمناک
اگر از داغتان شد دیده نمناک
گواه عشق ما این «دیده» و «دل»
رساند «اشک» و «غم» ما را به منزل
آیا باید همچنان بر مظلومیت بقیع، بگرییم؟
تا کی و تا چند؟! ...
اللهم عجل لوليتك الفرج!

